

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۹ به تاریخ ۹۹/۸/۲۶

نیاز به انبیاء برای احتجاج با انسان مختار - جاری شدن حکمت الهی با انبیاء حکیم - تبیین حقیقت مصالح و مفاسد

ذیل الوهیت الله و بیان ارتباط فساد با خروجی از مدار بندگی خدا

حکمت الهی و احتجاج با موجود مختار

بحث در روایت هشام بن حکم بود که حد وسط برای بعث رسل، مسئله حکمت الهی است. نکته مهم هم این بود که برای جاری شدن حکمت الهی نیاز به احتجاج هست. در توضیح این مسئله عرض کردیم وقتی خداوند حکیم، عالم را برای حکمتی آفریده است (که این حکمت هم زاییده علم و صفات ذات الهی است) و با علم و فعل خود این خلقت را در مسیر و غایت خود سیر می دهد، در مورد موجود مجبور، تکویناً این هدایت و سیر را ایجاد می کند و او را به سمت غایت خود پیش می برد. ولی در مورد موجود مختار در حد انسان، قرار نیست او را جبراً سیر بدهد بلکه باید با او اتمام حجت شود.

البته عده ای ممکن است این مسیر الهی و حکمتی که خدا قرار داده است را قبول نکنند و مسیر دیگری را انتخاب کنند. خداوند عالم را برای پرستش و بندگی قرار داده است و این امر و غایت خلقت، جبراً واقع نمی شود. بلکه انسان می تواند این مسیر را اختیار نکند کما اینکه ائمه نار و پیروان آنها این مسیر را انتخاب نمی کنند. و حتی در این مسیر هم خداوند آنها را امداد می کند؛ «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^۱ البته همه این فعل الهی و حتی امدادی که دستگاه شیطان می شود، این خلاف حکمت نیست. طرح حکیمانه الهی، مبتنی بر اختیار انسان است و اجازه استکبار را هم می دهد.

^۱ - سوره مبارکه اسراء آیه ۲۰

در ضمن پایان این جریان بندگی و در مقابل آن استکبار هم یک «حُکْم» و داوری نهایی هم خواهد داشت. قرآن فرموده: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۲ یعنی ای رسول ما پایداری کنی تا نوبت به آن حکم الهی برسد. اینطور نیست که خدا اجازه داده است که اصل طرح حکیمانه او توسط شیطان بهم بخورد. بلکه کاری که آنها می کنند و اختیار آنها قسمتی از طرح حکیمانه الهی بوده است. یعنی به یک معنی کل طرح شیطان هم در تدبیر الهی قرار دارد و از ربوبیت الهی بیرون نیست.^۳

همین جا باز تذکر می دهیم اینکه می گوئیم این حد از اختیار و تکلیف سبب می شود که نیاز به اتمام حجت باشد، مقصود این است که این کیفیت از اختیار و تکلیف و هدایت و عقوبت و بهشت و جهنمی که برای انسان و بعد در رتبه دیگر جنیان تصویر می شود برای بقیه موجودات وجود ندارد. و الا همه مخلوقات حدی از اختیار و تکلیف را دارند و نیاز به هدایت و حتی اتمام حجت در حد خلقت خودشان دارند. ولی این معنایش بعث رسول به سمت آنها و نیاز به وحی و کتاب در مورد آنها نیست. لذا ولو انبیاء و حضرات معصومین واسطه فیض و هدایت برای همه مخلوقات هستند، ولی این معنایش متفاوت با خلقت انسان و نیاز به اتمام حجتی است که برای انسان تصویر می شود.

حکیم بودن حجج الهی برای جریان حکمت

نکته دیگر که بحث کردیم این بود که در روایت بیان می کند که خود این حجج های الهی که برای اتمام حجت، در طرح حکیمانه الهی مبعوث می شوند، باید حکیم باشند. این حکمتی که خدا برای این عالم قرار داده است، باید در دست خود این حجج ها باشد، تا بتوانند آن را در عالم جاری کنند. در واقع احتجاج آنها، مسیر جاری کردن همان حکمت در عالم است. اگر حکمتی که در این عالم هست حقیقت بندگی و تسبیح خداوند متعال است، خود این حجج الهی واجد این حقیقت بندگی و تسبیح هستند و با اتمام حجت می خواهند در ما و همه شئون حیات ما این حقیقت را جاری کنند.

قبلا هم اشاره کردیم که این طریق جاری شدن حکمت و احتجاج هم یک امر بسیط و ساده ای نباید تلقی شود. در مباحث مقدماتی بحث احتجاج را قدری توضیح دادیم که اتمام حجت نیاز به یک دستگاه وسیع در عالم بیرون است. باید تصرفاتی در عالم بیرون و درون انسان رخ دهد تا حجت تمام شود. این سفراء اگر بسترهای این کار را فراهم نکنند، اتمام حجت نخواهد شد و حکمت در عالم فراگیر نمی شود. این بحث را در انتهای این ابواب از روایات اشاره خواهیم کرد.

^۲ - سوره مبارکه یونس آیه ۱۰۹

^۳ - باید دقت کرد اینکه خدا امری را امداد می کند به معنای رضای الهی به آن فعل نیست. لذا در روایات ما هست که بعضی کارها هست که خدا به آنها راضی نیست ولی اجازه می دهد و برعکس بعضی کارها هست که خدا به آنها راضی است ولی به آن امر نمی کند.

لکن مهم در این بحث این است که اگر افراد در مقابل انبیاء خضوع کنند و دعوت آنها را قبول کنند، این فرآیند اتمام حجت ادامه پیدا می کند و درجات القاء حکمت رخ می دهد. یعنی این حکمت با تعلیم انبیاء در عالم رخ می دهد لکن مشروط به این است که انسان ها در مقابل آنها استکبار نکنند و با آنها همراه شده و ولایت آنها را قبول کنند. اینکه مکرر در شأن انبیاء تعلیم حکمت نام برده شده است به همین مساله اشاره دارد. لذا انبیاء با اتمام حجت این حکمت را به ما القاء می کنند و انسان با تبعیت واجد این حقیقت می شود و در واقع خودش حکیم می شود.

با این بیان روشن می شود که حکیم خداوند متعال است و این حکمت را به انبیاء خودش تعلیم می کند که در صدر همه آنها وجود مقدس نبی اکرم(ص) است و بعد به میزان تولی، انسان واجد این حکمت می شود. و آنچه به کافر داده می شود ضد حکمت است که هوی است. در حدیث عقل و جهل فرموده: «الْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَوَاءُ»^۴ انسان با استکبار در مقابل انبیاء حکمت پیدا نمی کند.

ممکن است سوال شود که با این حرف اصلا کافر نمی تواند واجد حکمت شود، درحالیکه در بعض روایات بیان شده است که ممکن است کافر هم جایی حکیم باشد.^۵ در جواب می گوئیم ما قبول داریم که ممکن است جایی به منافق و کافر هم حکمتی داده شود، ولی این هم از دستگاه حق به آنها رسیده است. به تعبیر دیگر در دستگاه باطل ما باطل محض نداریم الا در بعض محورهای جریان کفر. لذا آنچه انبیاء از حکمت در عالم آورده اند را اینها برای ماموریت خود از دستگاه انبیاء به تعبیری سرقت می کنند و با باطل خود ممزوج می کنند. «يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا فَهَذَاكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَىٰ أَوْلِيَائِهِ»^۶ اینها هیچ وقت حکیم نمی شوند ولی حکمت را جایی در دستگاه خود خلط می کنند. اگر هیچ حدی از حکمت در دستگاه اینها نباشد که کار اینها جلو نمی رود.

ماموریت انبیاء و دلالت بر مصالح و منافع انسان ها

اما نکته دیگری که در ادامه روایت باید قدری توضیح دهیم مسئله دلالت بر مصالح و منافع است. در روایت فرمود شما ارتباط با خدا ندارید و برای اتمام حجت با شما نیاز به انبیاء هست. بعد تعبیر روایت این است که این سفراء الهی می آیند و چند کار برای شما انجام می دهند؛ اولاً از جانب خداوند متعال برای شما تعبیر می کنند. یعنی قرار است حکمت الهی در عالم جاری شود لذا قرار نیست از جانب خودشان حرف بزنند. ثانیاً شما را به مصالح و منافع دلالت می کنند. و

^۴ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲

^۵ - رجوع کنید به روایات باب «من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز» از کتاب شریف بحار در کتاب العقل و العلم

^۶ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۵۴

نیز آنچه فناء و بقاء شما در ضمن آن بوجود می آید را به شما منتقل می کنند. این دلالت و هدایتی که برای شما می آورند، هم باید قدری تبیین شود و نسبتش با آن حکمت هم توضیح داده شود.

تصوری که عده از بحث مصالح و منافع برای انسان دارند، حقیقت و لبش به منافع و عیش دنیا برگشت می کند ولو اینکه گفته می شود این منافع دنیایی مقدمه بندگی الهی باشد. یعنی یک نظریه این است که مصالح و منافع انسان، زندگی دنیایی اوست. تنعم و رفاه و عیش دنیاست. نظریه دیگر این است که این منافع و عیش دنیا و عافیت در دنیا مصلحت اوست لکن این مقدمه و بستر بندگی او را فراهم می کند و الا انسانی که زندگی خوب و درستی نداشته باشد، این بندگی هم نمی تواند بکند. ولی بنظر ما منافع و مصالح برای انسان معنای دیگری دارد ولو نسبت خاصی از زندگی و عافیت را دنیا هم ایجاد خواهد کرد. به تعبیر دیگر فراغنه و امپراطوری های امروز دنیا هم حرف از معیشت و عدل و منافع بشر و سعادت و امنیت می زند، لکن حرف آنها نسبتی با حرف انبیاء ندارد؛ مصلحتی که حجج الهی می آورند با آنچه این فراغنه ادعای آنه را دارند یکی نیست و با هم فرق دارند و اشیبه به مشترک لفظی است.

سوال مهم دیگر این است که دامنه این مصلحتی که انبیاء می آورند تا کجاست؟ یعنی آیا بعض مصالح زندگی ما را انبیاء آورده اند و بقیه را به دانشمندان و حکماء و عرفاء و کارشناسان واگذار کرده اند؟! به تعبیر دیگر حکمتی که از ساحت انبیاء به ما می رسد ناظر به حکمت خاصی است و بقیه حکمت و مصالح انسان ها به دیگران واگذار شده است یا خیر. که این حرف رایجی هم هست و امروز شما طبقه موازی با انبیاء دارید و انبیاء در همه امور قرار نیست حرف بزنند. لذا باید بحث کنیم مصلحت و مفسده و منافع چیست که انبیاء می آورند و دایره آن تا کجاست.

نکته مهمی که اینجا هست ارتباط همین بحث مصالح با امر و نهی است. یعنی وقتی انبیاء مامور دلالت به مصالح شده اند، همین انبیاء امر و ناهی هم شده اند. باید بررسی کنیم که نسبت این مصالح و مفاسد با این امر و نهی حجج الهی چیست.

قبل از شروع تفصیلی این بحث، این مقدار روشن است که این مصالح و مفاسد و منافع برای انسان، باید به همان حکمت الهی برگشت کنند. در روایت برای جاری شدن حکمت الهی این دلالت بر مصالح و منافع اشاره شده است. وقتی ثابت شد که باید سفیری از جانب خداوند باشد که حکمت الهی را در عالم جاری کند، این ماموریت با دلالت به مصالح و منافع و دور شدن از مفسده و فناء انسان محقق می شود. ولی تفصیل بحث مصلحت و مفسده منافع و فناء و بقاء را در ادامه باید توضیح دهیم.

ابتدا از عنوان مصلحت و مفسده در ادبیات دینی بحث می‌کنیم که امر بسیار پر دامنه ای هم در معارف هست. در آیه شریفه فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۷ یک بحث در مورد این آیه مربوط به سیاق این آیات است که بحث معاد است و خود این قابل دقت است. یک بحث در این آیه مربوط به روایات ذیل آن است که در توحید کافی و توحید مرحوم صدوق اشاره شده است که این چه استدلالی است که برای توحید شده است.

لکن فارغ از اینکه چه استدلال و بیانی در آیه هست که اله واحد را اثبات می‌کند، لکن از آیه این نکته استظهار می‌شود که اگر عالم بر محور «الله» نباشد، این سبب فساد می‌شود. یعنی شرک سبب فساد است. خارج شدن عالم از مدار الوهیت الله، فساد ایجاد می‌کند. خدای متعال اله آسمان و زمین است «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»^۸ اگر قرار باشد عالم از مدار این خدا خارج شود فساد برپا می‌شود.

در عالم اختیار انسان می‌تواند این الوهیت حق را ندید بگیرد و استکبار کند. وقتی از مدار خدایی خدا خارج شود، این سبب فساد در زمین می‌شود. یعنی او خدا و اله این عالم است و روابط و تنظیمات این عالم بر محور خدایی خود اوست. او الوهیت می‌کند و بقیه مخلوقات تاله دارند. لکن موجودی که مختار است می‌تواند الوهیت او را قبول نکند و از مدار خدایی او و اراده او تخطی کند، و به تعبیری اله دیگری در عالم اخذ کند. این سبب می‌شود، در عالم فساد برپا شود. تاجاییکه عالم بر محور اراده الهی و الوهیت او حرکت کند این صلاح است و از جاییکه اله دیگر در کار باشد و روابط او جاری شود، این فساد است. به تعبیر دیگر حقیقت صلاح در خضوع و پرستش و تاله موجودات است و همه فساد ریشه در همین استکبار و تخطی در مقابل اراده و الوهیت اوست. فساد ریشه در شرک و کفر و نفاق و علو و استکبار و فسق و طغیان در مقابل خدا دارد. در مقابل هم صلاح عالم در جاری شدن کلمه توحید و الوهیت است.

در توضیح این مسئله ابتدا قدری «اله» را باید توضیح دهیم. در لغت اله را معنا می‌کند به موجودی که در کنه وجود او تحیر می‌شود و البته این بخاطر عظمت وجود اوست و به همین خاطر هم به او در نیازها و شدائد التجاء می‌شود. ولی فارغ از این معانی لغوی، قرآن کریم وقتی می‌خواهد الله تبارک و تعالی را به عنوان اله حقیقی عالم توضیح دهد، او را با اسماء و صفات معرفی می‌کند که جامع همه این اسماء است. مثلاً الله را در سوره توحید به احد و صمد و مانند آن

^۷ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۲

^۸ - سوره مبارکه زخرف آیه ۸۴

معنا می‌کند. یا در آیه الکرسی به حی و قیوم معرفی می‌کند. یا اسماء مختلفی که در قرآن نام برده می‌شود مانند حکیم و خبیر و سمیع و علیم و خالق و باری و مصور و ملک و قدوس و سلام و مومن و مهیمن و مانند اینها. الله کسی است که واجد این اسماء الحسنی است و این اسماء هم در همه عالم جاری است. «باسمائك التي ملات اركان كل شيء» و تدبیر عالم هم با همین اسماء است. مخلوقات هم همه فاقد این اسماء و مضطر به این اسماء هستند.

پس اله کسی است که واجد حقیقتی است که در عالم با قوای خود اثر می‌گذارد و تدبیر می‌کند. اگر الهی را تصور کنیم که هیچ اثری در عالم در ندارد این اله نیست. لذا آیه شریفه می‌فرماید اگر چنین موجودی متعدد باشد عالم فاسد خواهد شد. و البته اله حقیقی بغیر از خداوند متعال در عالم نیست و لذا آسمان و زمین فاسد نشده است.

لکن در عالم اختیار به ما اجازه داده اند که زیر بار تاله او نرویم. یعنی ما که امکان جعل اله حقیقی در عالم نداریم ولی می‌توانیم خودمان چیزی را به عنوان اله اخذ کنیم که فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۹ و همین جاست که پرستش چیز دیگری بجز خدای متعال درست می‌شود که فرمود: «عَبَدَ الطَّاغُوتَ»^{۱۰}؛ همین جاست که فساد در عالم برپا می‌شود. وقتی تدبیر عالم را بدست خداوند ندهیم و مجرای دیگری برای تدبیر در عالم درست کنیم، همین جا فساد برپا می‌شود. در واقع آیه شریفه می‌گوید در ساحت تکوین عالم فساد در این آسمان و زمین نیست زیرا فقط الله خدای اوست. لکن اراده موجود مختار می‌تواند با اختیار خود خرابی و فساد درست کند. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^{۱۱} لذا صلاح عالم در این است که همه مخلوقات ذیل الوهیت او قرار گیرند و موجود مختار باید به اختیار خودش، قوای خودش را ذیل خداوند متعال تنظیم کند.

به تعبیر دیگر بعید نیست بگوییم آیه شریفه فقط مسئله تعدد آله را نمی‌خواهد مورد توجه قرار دهد و بگوید فساد برخاسته از چند خدایی است، بلکه حتی اگر الله تبارک و تعالی با این اسماء الحسنی نبود، و اله دیگری در عالم باشد ولو واحد هم باشد باز هم فساد در این خلقت بوجود می‌آمد. یعنی فقط بحث تعارض آله با هم نیست که البته خود این بحث مهمی است و باید دقت کرد. ولی بعید نیست بگوییم اله واحدی که الله نباشد و واجد این اسماء نباشد هم باز فساد خواهد داشت. بله البته اله واحدی که همین شئون را داشته باشد که همان الله تبارک و تعالی می‌شود. ولی اگر این غیر از این خدا باشد، یعنی واجد اسماء و این شئون نیست. چنین خدایی باز هم فساد ایجاد می‌کرد. در واقع خلاصه عرض

^۹ - سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۳

^{۱۰} - سوره مبارکه مائده آیه ۶۰

^{۱۱} - سوره مبارکه روم آیه ۴۱

ما یک کلمه است اگر در فعل خدا فساد نیست زیرا او خداست؛ زیرا او واجد اسماء است. ولی اگر خدایی بغیر از او در عالم باشد این منشا فساد می شود.

وقتی در ساحت اختیار انسان خدایی جعل و اتخاذ می کند این منشا فساد است. آن اله شئون خودش را جاری می کند و تدبیر دیگری بغیر از تدبیر الهی در عالم واقع می شود که سبب خرابی و فساد در عالم خواهد شد. ریشه فساد همین ادعای الوهیت و ربوبیت و تدبیری در عرض خدای متعال است. این جمله همه فراعنه در عالم بوده است که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^{۱۲} و لذا در مقابل اراده الهی، اراده دیگری می کنند و فساد برپا خواهد شد. لذا در سوره مبارکه قصص فرمود: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^{۱۳} این علو او در زمین فساد ایجاد کرده است.

خلاصه اینکه اگر همه عالم برمدار اراده الهی تنظیم می شد هیچ فسادی بوجود نمی آید و عالم صلاح محض می شد. به میزانی که ما در ساحت اختیارمان تسلیم حضرت حق بشویم و بندگی کنیم صلاح در عالم جاری خواهد شد. صلاح و منفعت و بقاء در عالم را بر محور همین نکته باید تصویر کنیم و مصلحت چیزی جز شئون بندگی و پرستش خداوند متعال نیست و مفسده هم اصلش خروج از بندگی خداوند متعال و روابطی بر محور اراده های طاغی است. والحمدلله...

^{۱۲} - سوره مبارکه نازعات آیه ۲۴

^{۱۳} - سوره مبارکه قصص آیه ۴